

نقد آموزه تثلیث و تجسد در مسیحیت با تکیه بر قرآن و روایات و برخی آثار مهم اسلامی

jalilparvin@yahoo.com

asaee1379@gmail.com

جلیل پروین / استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران

محمد آسانی / کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران

پذیرش: ۹۷/۴/۲۵

دریافت: ۹۶/۱۰/۱۶

چکیده

با اینکه دو آموزه تثلیث و تجسد خدا در عیسی مسیح، بنیادی‌ترین آموزه‌های الهیاتی مسیحیت هستند، قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، آن دو را کفر معرفی کرده، با بیان‌های مختلفی بر بطلان آنها استدلال می‌کنند. براین اساس، رسالت و گستره موضوع این پژوهش در مرزها و مسائل زیر تعیین شده است: تبیین دو آموزه تثلیث و تجسد در مسیحیت؛ نقد آن دو با مراجعه به قرآن، روایات شیعی و برخی آثار علمای اسلامی؛ و سرانجام تحلیل و نقد دو شبهه «متفاوت بودن تثلیث مورد انتقاد قرآن با تثلیث مورد باور مسیحیان» و «یکسان بودن تجسد در معارف مسیحی، با تجلی در منابع اسلامی». حاصل یافته‌های تحقیق بیانگر این است که تثلیث و تجسد با برخی اصول یقینی خدانشناسی توحیدی در تعارض بوده و به اشکالات بسیاری مبتلا هستند. از جمله تناقضمندی، ترکیب‌پذیری ذات خدا، نقص صفات کمال در اقانیم ثلاثه، تغییر و انفعال در ذات خدا.

کلیدواژه‌ها: تثلیث، تجسد، عیسی‌شناسی، عهد جدید، مسیحیت.

مقدمه

مقدس از جهات گوناگون و پاسخ به شبهات ایشان پیرامون اسلام، قرآن و نبوت پیامبر گرامی اسلام پرداخته‌اند. در این تحقیق، شماری از این منابع مورد استفاده قرار گرفته است.

از سوی دیگر، مسیحیت سعی دارد عقاید خود را در همه موضوعات دینی، هم معقول و هم منطبق با کتاب مقدس و اصول اساسی ادیان ابراهیمی، همچون توحید معرفی کند. ایشان در این رهگذر، حتی به تفسیر قرآن هم دست می‌زنند تا عقاید خود را با قرآن سازگار جلوه دهند. از این‌رو، پرداختن به این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار است. این تحقیق بر آن است تا روشن کند قرآن، روایات و علمای مسلمان، چه انتقاداتی بر مباحث مذکور در عنوان مقاله، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، وارد ساخته‌اند؟ همچنین، بیان کند که مطالعات مسلمانان در حوزه دین‌پژوهی، در چه کیفیتی است؟ از آنجاکه موضوع اصلی این نوشتار، نقد است؛ در ادامه به اجمال و در عین حال گویا، به تبیین و نقد و بررسی آموزه تثلیث و تجسد می‌پردازیم.

۱. تبیین آموزه تثلیث

تثلیث (Trinity)، بنیادی‌ترین و در عین حال، پیچیده‌ترین آموزه دین مسیحیت و به‌منزله ستون خیمه‌گاه الهیات این آئین است. مسیحیان معتقدند: خدای واحد از ازل شامل پدر، پسر و روح‌القدس بوده است (میلر، بی‌تا، ص ۶۲). پدر، پسر نیست؛ پسر، روح‌القدس نیست و روح‌القدس، پدر نیست. هر سه خدا هستند، اما هریک، از دیگری متمایز است (اولیوت، بی‌تا، ص ۵۴). نکات شایان توجه درباره تعریف فوق از تثلیث عبارتند از:

الف. تثلیث به معنای سه‌گانه‌پرستی (Tritheist) و قائل شدن به وجود سه خدا نیست. اگرچه میان این اقاویم، وجوهی از تمایز وجود دارد، ولی این به آن معنا نیست که سه فرد، به طور جداگانه و مستقل در کنار هم قرار گرفته‌اند که به فرض بتوانند بر علیه هم اقدام کنند. وجود الهی، از سه شخص تشکیل شده که هریک می‌توانند برای خود از ضمیر «من» و برای دیگری از ضمیر «او» و «تو» استفاده کند (همان، ص ۵۵).

ب. تثلیث مدالیستی (Modalism) هم خطاست. مدالیسم یا چهره‌باوری، اعتقاد به این است که یک موجود، خود را در سه چهره نشان می‌دهد، همچون یک هنر پیشه واحد، که در سه نقش بازی

موضوع این تحقیق، نقد دو آموزه مهم و بنیادین الهیات مسیحی تثلیث و تجسد است. هر دو دین مسیحیت و اسلام، به توحید اعتقاد دارند. اما تفسیر مسیحی از توحید، سه‌گانگی است که قرآن کریم آن را کفر برشمرده است: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ...» (مائده: ۷۳). همچنین، عیسایی که مدنظر نصارا است، با عیسای مدنظر اسلام بسیار متفاوت است. از نگاه مسیحیان، عیسی کلمه خداست که همراه خدا و هم ذات اوست. او خدای مجسم، پسر ازلی و ابدی خدا، بلکه خود خداست که جهان به واسطه او پدید آمد (یوحنا، ۱: ۱۴-۱۵). اما از دید قرآن، عیسی پیامبری بود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...» (مائده: ۷۵) همچنین می‌فرماید: حضرت مسیح بنده‌ای بود که هیچ‌گاه از پرستش خدای یگانه سرکشی نکرد: «لَنْ يَسْتَكْبِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ...» (نساء: ۱۷۲). نخستین سخنی که بر زبان راند، اقرار بر بنده بودنش بود (مریم: ۳۰-۳۵). آن حضرت، الوهیت را از خود نفی کرده، به توحید سفارش می‌نمود؛ نه به تثلیث (مائده: ۱۱۶).

قرآن، اعتقاد به اینکه مسیح خود خداست را کفر شمرده، یادآوری می‌کند که چه کسی می‌تواند خدا را بازدارد از اینکه مسیح و مادرش و هر آنکه بر روی زمین است را هلاک کند (مائده: ۱۷). از این‌رو، دو دین اختلافات بنیادینی در برخی موضوعات بسیار مهم دارند. وجه تمایز این مقاله، با سایر آثار مشابه، مانند «آموزه تجسد در ترازوی نقد» (علم مهرجردی و شاکر، ۱۳۹۲) و «بررسی و نقد آموزه تجسد در مسیحیت (رضازاده جودی، ۱۳۹۳)، نقد با تکیه بر قرآن، روایات اهل بیت (ع) و نوشته‌های دانشمندان اسلامی به طور ویژه است. تفاوت تحقیق پیش‌رو، با آثاری همچون «بازتاب تثلیث مسیحی در قرآن مجید» (سلیمانی، ۱۳۹۵) و «نگاه انتقادی قرآن کریم به تثلیث مسیحی» (افشار، ۱۳۹۱)، نخست، تکیه بیشتر بر مبحث نقد و دوم، استفاده گسترده‌تر از منابع اسلامی است.

لازم به یادآوری است که نقد مسیحیت، به‌ویژه نقد نگره تثلیث و تجسد، در جهان اسلام پیشینه‌ای طولانی دارد. دانشمندان مسلمان، از دیرباز به انتقاد از دین مسیحیت اقدام کرده، در این موضوع آثار مستقلی به رشته تحریر درآورده‌اند. اندیشمندان مسلمان در آثار خود به طور دقیق و مفصل، به انتقاد از مسیحیت و کتاب

گرسنگی (متی، ۲:۴؛ ۱۸:۲۱)، تشنگی (یوحنا، ۷:۴)، خوابیدن (متی، ۲۴:۸)، اضطراب (یوحنا، ۲۷:۱۲)، ناراحتی (۱۱:۳۳-۳۶) و در نهایت، مرگ (متی، ۲۷:۵۰؛ مرقس، ۳۷:۱۵؛ لوقا، ۲۳:۴۶؛ یوحنا، ۱۹:۳۰). اصولاً هیچ مورد غیرعادی درباره انسانیت عیسی، در سراسر اناجیل به چشم نمی‌خورد. ج. عیسی دارای مقام عصمت است (دوم قرن تیان ۵:۲۱؛ عبرانیان، ۱۵:۴؛ اول پطرس: ۲:۲۲؛ اول یوحنا، ۳:۵).

۳. نقد تثلیث

پیش از ورود به بحث، باید توجه داشت که علمای مسلمان، در نقد مسیحیت با چالش مهمی مواجه می‌شدند و آن عبارت بود از: تشبیه آراء مسیحیان در یک موضوع واحد، همانند تثلیث. به عنوان مثال،

اگر با تمام توان تلاش کنی، و تمام عقل خود را به کارگیری تا دیدگاه ایشان در مورد مسیح را بفهمی، نخواهی توانست. چگونه در این کار توفیق خواهی داشت. حال آنکه اگر با یک مسیحی نسطوری خلوت کنی و از او درباره مسیح پیرسی چیزی می‌گویدی، سپس با برادرش که همچون خود او نسطوری است خلوت‌گزینی چیزی می‌گویدی که ضد دیدگاه برادرش است. جمیع ملکانبه و یعقوبیه نیز چنین وضعیتی دارند. لذا نمی‌توانیم حقیقت مسیحیت را همچون دیگر ادیان بفهمیم (جاحظ، ۱۴۱۱ق، ص ۶۸).

ابن تیمیه نیز با انتقاد از این وضع در مسیحیت می‌گوید: «اگر ۱۰ نفر مسیحی گرد هم آیند، تا ۱۱ نظر با هم اختلاف دارند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۷۶). این وضعیت در مسیحیت، کار مسلمانان برای فهم دیدگاه رسمی این دین را دشوار ساخته است. چه‌بسا ایشان مطالبی را نقد می‌کردند که امروزه به طور رسمی از سوی خود مسیحیان رد شده است. گرچه انتقاد ایشان بر آن تفکر منسوخ، وارد بوده است. با وجود مانع علمی مذکور، بررسی آثار محققان مسلمان در این باب، حاکی از این است که فهم ایشان از مسیحیت و نیز انتقادات آنها بر تفکر مسیحیان، درخور تقدیر و قابل ارائه بوده است. انتقادات وارده بر تثلیث و سه‌گانگی را می‌توان در عناوین زیر دسته‌بندی کرد:

۱. تناقض در آموزه تثلیث

ابن تیمیه، به وجود تناقض در تعالیم مسیحیت پیرامون تثلیث اشاره

می‌کند. بنابراین، باور به اینکه خداوند واحد هم در سه چهره با نام‌های پدر (آفریننده)، پسر (منجی) و روح‌القدس (تقدیس‌کننده) جلوه‌گری می‌کند، نادرست است (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۹۲). ج. خدا مرکب از سه جزء نیست. به عبارت دیگر، پدر، پسر و روح‌القدس، نه یک ثلث از خدای واحد، بلکه تمامیت آن هستند (اولیوت، بی‌تا، ص ۵۹).

د. الوهیت بین اقا نیم ثلاثه، ذومراتب نیست و همگی در جلال و عظمت برابر هستند (اعتقادنامه آتاناسیوس: ۱۰۶).

بیان این نکات فی‌نفسه مشکل نیست، بلکه درک آن مشکل است. با گذشت زمان، مسیحیان مدعی شدند: تثلیث یک راز است؛ نمی‌توان آن را با تعابیر بشری بیان کرد. با اینکه نویسندگان، فلاسفه و اندیشمندان مسیحی، در طول تاریخ برای دست یافتن به مفهوم «تثلیث» و ذات خدا کوشیده‌اند، اما همگی به نافرجامی تلاش‌های خود اعتراف کرده‌اند (توفیقی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۷). همچون قدیس آگوستین، متفکر و فیلسوف بزرگ تاریخ مسیحیت، که در کتاب *اعترافات* به ناتوانی مردم از فهم و درک تثلیث اقرار می‌کند (آگوستین، ۱۳۸۷، ص ۴۳۹).

۲. خدای متجسد

تجسد (Incarnation)، آموزه‌ای مسیحی است مبنی بر اینکه، پسر جاودانه خدا، عیسی مسیح جسم شد. او هم کاملاً الوهیت دارد و هم کاملاً انسان است (جوویور، ۱۳۹۳، ص ۴۸۲). عیسی، علاوه بر بُعد لاهوتی‌اش که به طور ویژه در انجیل یوحنا عمیقاً مورد توجه قرار گرفته است، دارای بعد انسانی نیز هست. عیسی، علاوه بر پسر خدا، لقب دیگری دارد و آن «پسر انسان» است. لفظ «پسر انسان» ۸۰ بار در عهد جدید مذکور است که مقصود از آنها در ۳۰ مورد، عیسی می‌باشد. مقصود از این لقب، طبیعت جسمانی مسیح است، کما اینکه پسر خدا ناظر به طبیعت الهی اوست (هاکس، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). آموزه تجسد در مسیحیت، متضمن نکات زیر است:

الف. عیسی کاملاً خداست. در کتاب مقدس، ویژگی‌هایی به عیسی نسبت داده شده که صفاتی دربردارنده مقام الوهیت هستند. از جمله ازلیت (یوحنا، ۱:۱؛ ۵:۱۷)؛ خالقیت (همان، ۴:۱) و داوری میان انسان‌ها در واپسین روز (همان، ۵:۲۶-۲۹)، که همگی بر الوهیت عیسی دلالت دارند.

ب. عیسی کاملاً انسان است. تمام عوارض جسمی و روحی انسانی، بر عیسی هم عارض می‌شد. همچون خستگی (همان، ۴:۶)،

کرده، از آن این گونه انتقاد می‌کند:

مسیحیان می‌گویند: «معبود واحد است، خالق واحد است و پروردگار واحد است.» این کلام فی‌نفسه درست است، اما این قول را در عقیده‌شان نقض می‌کنند و می‌گویند: «ایمان می‌آوریم به خداوندگار یکتا، عیسی مسیح، پسر خدا، خدایی حق از خدایی حق، از جوهر پدر و در جوهر مساوی با پدر.» در اینجا ایشان دو اله معرفی کردند. سپس روح‌القدس را نیز خدای سومی اضافه کردند. ایشان سه خدا را اثبات می‌کنند، اما می‌گویند به خدای یکتا اعتقاد داریم و این تناقض و جمع نقیضین میان اثبات و نفی است. لذا گروهی از عقلاء می‌گویند: «عموم عقاید مردم را می‌شود تصور کرد به غیر از عقاید نصاری. کسانی که آن را وضع کرده‌اند آنچه گفته‌اند را تصور نکرده‌اند و از روی نادانی سخن گفته‌اند و در کلامشان میان نقیضین جمع کرده‌اند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۲۹۹).

تثلیث با یک اصل بدیهی عقلایی، یعنی امتناع اجتماع نقیضین در تضاد است. چگونه می‌شود یک شیء هم یک چیز باشد، هم سه چیز؟ هم واحد باشد، هم تعددپذیر؟ این یک تناقض در تفکر مسیحی است. اگر در گفتار و نوشتار یک نویسنده و یا دانشمند تناقض دیده شود، خرده‌ای نیست؛ چراکه نشان از تغییر عقیده و تکامل فکری آن اندیشمند دارد، اما این امر در مورد یک دین منتسب به خدا، پذیرفتنی نیست؛ چراکه دین الهی از جایی نشئت گرفته که نهایت کمال و علم مطلق است. از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲).

۲. تعددپذیری و ترکیب‌پذیری ذات خدا

در روز جنگ جمل، یک اعرابی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و از ایشان دربارهٔ واحد بودن خدا سؤال کرد. امام این گونه به او پاسخ داد: ای اعرابی این سخن که خدا واحد است، بر چهار قسم است. دو گونه را نمی‌توان برای خدا به کار برد، اما دو گونه دیگر درست است؛ اما آن دو گونه که جایز نیست، این است که کسی بگوید: «خدا یکی است» و از آن قصد عدد کند، این جایز نیست؛ زیرا چیزی که دومی ندارد در باب اعداد داخل نمی‌گردد، آیا ندیدی که خداوند تکفیر کرد آن کس را که گفت خدا سومی سه‌تاست. دوم این است که کسی بگوید:

«او یکی از مردم است» و از آن نوع را مراد کند، این جایز نیست؛ زیرا تشبیه است و خداوندگار ما از آن برتر است. اما آن دو وجهی که صحیح است این است که کسی بگوید: «او واحد است و در میان اشیاء هیچ چیز شبیه او نیست» و اینکه کسی بگوید: «او احد است»؛ یعنی اینکه او نه در وجود، نه در عقل و نه در وهم قابل تقسیم نیست. اینگونه است پروردگار ما (صدوق، بی‌تا، ص ۸۳).

این کلام نورانی حضرت دارای نکاتی است. ممکن است کسی بگوید که قرآن تثلیث را تکفیر می‌کند، اما وجه تکفیر را بیان نمی‌کند. در پاسخ باید گفت: این حدیث شریف، وجه تکفیر را بیان می‌کند که عبارت است از: به کار بردن عدد برای خدا. یکی از تعابیر دقیق قرآنی این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً» (نساء: ۱۷۱). تثلیث، به هر نحوی که تفسیر شود، جزء لاینفک آن، سه‌گانگی است که این آیه شریفه و روایت فوق از هرگونه به کار بردن عدد «سه» و غیر آن برای خدا نهی کرده است. نکته دیگر اینکه امیرمؤمنان علیه السلام در این حدیث، توحید ذاتی را به دو شق تقسیم نمود. اول اینکه خداوند واحد است و مثلی ندارد. دوم اینکه خداوند احد است و جزئی ندارد. پس خداوند، بسیط و غیر مرکب است.

مسئله در اینجا، وجود ترکیب در معبود مورد وصف مسیحیان است. ملا رحمت‌الله کیرانوی در براهین هفت‌گانه خود، در نقد تثلیث می‌نویسد: «اگر اقانیم سه‌گانه به امتیاز حقیقی از یکدیگر متمایز باشند، در این صورت هریک از این اقانیم، مرکب از دو جزء است؛ زیرا که مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز دو چیز هستند» (کیرانوی، بی‌تا، ص ۳۳۸). در این برهان، نویسنده درصدد است وجود ترکیب در خدای مورد اعتقاد مسیحیان را اثبات کند. توضیح بیشتر اینکه، این معبود سه‌گانه، یک مابه‌الاشتراک دارد که میان هر سه اقنوم مشترک است و به نوعی در میان این سه اقنوم، وحدتی به وجود آورده است و سه مابه‌الامتیاز دارد که موجب تمایز این سه اقنوم از یکدیگر شده است. بنابراین، خدای معتقد مسیحیان، مرکب از چهار جزء است. اعتقاد به خدای مرکب، اشکالاتی در پی دارد که موجب می‌شود ذات خدا را از وجود ترکیب منزّه دانست (سبحانی، ۱۳۳۰ق، ج ۲، ص ۲۹). در مجموع، خداشناسی مسیحی در یک دو راهی گرفتار است. اگر ایشان وجود ترکیب در تثلیث را رد کنند؛ که البته همان طور که گذشت، وجود ترکیب در خدای مورد وصف و اعتقاد

این عبارت صریحاً می‌رساند که علم، یکی از صفات کمال، در اقوم پسر نقصان دارد. در نتیجه، به تمامی صفات کمال متصف نیست که برهان فوق هم به آن اشاره دارد.

۴. لزوم داشتن همسر برای خدا

ابن تیمیه به این انتقاد قرآن از مسیحیت پرداخته است. قرآن کریم می‌فرماید: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (انعام: ۱۰۱).

ابن تیمیه می‌گوید:

طبق اعتقاد مسیحیان، مسیح، عنوانی است برای مجموع لاهوت و ناسوت و در نزد ایشان انسان تام و خدای تام است. لاهوت او از خدا و ناسوتش از مریم است. پس او از دو اصل است: لاهوت و ناسوت. هنگامی که احدی از این دو اصل، پدر و دیگری مادر باشد؛ چرا بر مبنای همین اعتبار مادر او زوج پدر او نباشد. همسرگزینی مقدمه و متقدم از فرزندآوری است. چگونه ایشان فرع را بدون ثبوت اصل اثبات و در باب آن گفت‌وگو می‌کنند؟ (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۹۲).

طبق این گفتار از مفاسد قائل شدن به داشتن فرزند برای خدا، از جهت ولادت حقیقی که مدنظر مسیحیان است، نه از جهت تشریفاتی و تبنی، لزوم داشتن همسر برای خداست.

۵. جستاری در عنوان پسر خدا

ولادت و فرزندگزینی برای خدا، به دو شکل قابل تفسیر است. نخست اینکه این ولادت، حقیقی باشد. دوم اینکه این ولادت مجازی و از باب تشریف و تعظیم در نظر گرفته شود. در ادامه به هر دو قسم می‌پردازیم. خداوند تبارک و تعالی در آیات کتابش، وجود فرزند برای خدا، چه پسر خدا و چه دختر خدا، چه از باب تشریف و بزرگداشت و چه از باب ولادت حقیقی را به شدت نفی و مذمت می‌کند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (مائده: ۱۸)؛ «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» (نحل: ۵۷)؛ «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَفْطَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَاوُا

مسیحیان قابل اثبات است. باز هم اشکال جمع نقیضین پابرجاست. اما اگر وجود ترکیب را بپذیرند، اشکال جمع نقیضین رفع خواهد شد، اما توالی فاسد قول به خدای مرکب از سه جزء گریبانگیر الهیات مسیحی خواهد بود. توضیح بیشتر اینکه، یک نظام مرکب، می‌تواند در عین وحدتش، کثرت داشته باشد و هیچ تناقضی هم وجود نداشته باشد. هرگاه موجودی را مرکب از چند جزء در نظر بگیریم، هم می‌توان به اعتبار تک‌تک اجزای آن شیء، یک چیز را چند چیز در نظر گرفت و هم می‌توان بر مبنای کل مجموعه، به همراه اجزایش، آن شیء را واحد دانست (طباطبائی، بی‌تا، ج ۳، ص ۷).

۳. نقص صفات کمال در اقانیم ثلاثه

هشام‌بن سالم روایت می‌کند که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. ایشان به من فرمود:

«آیا خدا را وصف می‌کنی؟» عرض کردم: «او شنوا و بیناست.» امام فرمودند: «این صفتی است که مخلوقات هم در آن شراکت دارند.» پرسیدم: «شما چگونه او را وصف می‌کنید؟» فرمود: «او نوری است که تاریکی در آن نیست و زندگی که مرگ در آن نیست و علمی که نادانی در آن نیست و حقی که باطل در آن نیست.» پس از نزد ایشان خارج شدم، درحالی که داناترین مردم به توحید بادم (صدوق، بی‌تا، ص ۱۴۶).

ملارحمت‌الله کیرانوی، در یکی از هفت برهانی که در ابطال تثلیث و تجسد می‌آورد، می‌نویسد:

هنگامی که میان اقانیم حقیقی ثابت شود، امری که با آن این امتیاز حاصل شده است، یا از صفات کمال است یا خیر، بر مبنای شق اول، تمام صفات کمال میان این اقانیم مشترک نیست و این بر خلاف آن چیزی است که مسیحیان می‌گویند از این قرار که هر کدام از این اقانیم، به تمام صفات کمال متصف‌اند. بر مبنای شق دوم، آن اقنوم به صفتی موصوف است که از صفات کمال نیست و این نقضی است که واجب است خدای را از آن تنزیه کرد (کیرانوی، بی‌تا، ص ۳۳۸).

مسیحیان بر ذومراتب بودن الوهیت اقانیم ثلاثه تأکید دارند. مؤید برهان فوق، فرازی از انجیل متی است که عیسی درباره زمان برپایی قیامت می‌گوید: «هیچ کس آن روز و ساعت را نمی‌داند جز پدر؛ حتی فرشتگان آسمان و پسر نیز از آن آگاه نیستند» (متی، ۲۴: ۳۶).

لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۸۸-۹۵).

در باب ولادت حقیقی، علامه طباطبائی، که بر استخراج استدلالات و انتقادات موجود در آیات قرآنی و نقد مسیحیت در سایه قرآن اهتمام دارد، از آیات شریفه زیر، سه احتجاج بر ضد مسئله فرزندگزی برای خدا استخراج می‌کند:

«وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره: ۱۱۶-۱۱۷).

نخست اینکه، حقیقت تولد و تناسل این است که یک انسان یا حیوان یا گیاه، هنگام تناسل چیزی از او جدا می‌شود و تحت تربیت تدریجی فرد دیگری، از نوع خود، قرار می‌گیرد تا در نهایت، به حیوان یا گیاهی مثل او تبدیل شود. این درباره خدای سبحان محال است؛ چراکه مستلزم وجود جسم مادی، تدریج و تجزیه است. کلمه «سُبْحَانَهُ» اشاره به همین مطلب؛ یعنی زاهت خدا از مادیت است. دوم اینکه، خداوند در الوهیت و ربوبیتش، قیومیت مطلقه نسبت به ماسوای خود دارد. در نتیجه، ماسوای خدا در هست شدن و در داشتن لوازم هستی، نیازمند به اوست و وجودش قائم به اوست. با این حال، چگونه ممکن است چیزی فرض شود که در عین اینکه، ماسوای خدا و در تحت قیومیت اوست، در نوعیت مماثل او باشد؟ بدون اینکه از او گرفته باشد و محتاج او باشد؟ جمله «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ» اشاره به همین امر، یعنی قیومیت خدا دارد. سوم اینکه، در صورت جواز زاد و ولد برای خدا، صدور فعل تدریجی هم از او جایز خواهد بود. این امر خود مستلزم این است که خداوند در چارچوب ماده و ناموس و حرکت درآید که این هم امری محال است. خداوند خارج از این چارچوب و پدیدآورنده آن است. مشیت خداوند برای تحقق خواسته‌اش کافی است و نیازمند مهلت و تدریج ندارد. عبارت «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الخ» به آن اشاره دارد (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۱). تا اینجا بحث به نقد ولادت حقیقی اختصاص داشت. موضوع دیگر، ولادت تشریفی است. جاحظ، به نقد ابن‌اللهی از جهت تشریف و تعظیم پرداخته است. او شبهه را این‌گونه مطرح می‌کند:

وقتی خداوند تعالی بنده‌ای از بندگانش را به عنوان خلیل خود

برمی‌گزیند، آیا ممکن است بنده‌ای از بندگانش را به عنوان فرزند خود اتخاذ کند و از آن اظهار محبت و رحمت خود به او را اراده کند. همان‌گونه که خداوند کسی را دوست خود می‌نامد و مراد از آن تشریف و بزرگداشت می‌باشد؟ این فرزندگزی، از جهت منزلت و اختصاص رحمت و محبت است نه از جهت ولادت و گرفتن همسر (جاحظ، ۱۴۱۱ق، ص ۷۲).

این‌گونه استعمال فرزند برای خدا، در کتاب مقدس فراوان دیده می‌شود. خداوند در تورات گفت: «اسرائیل پسر من و نخست زاده من است» (خروج، ۴:۲۲) و یا به داوود گفت: «روزی که با این دنیا وداع کنی و با پدران دفن شوی، یکی از فرزندان تو را جانشینت می‌سازم و سلطنت او را نیرومند و پایدار می‌کنم. ... من پدر او خواهم و او پسر من خواهد بود» (دوم سموئیل، ۷:۱۲-۱۴). کاربرد مجازی و تشریفاتی پسر خدا در انجیل هم مشاهده می‌شود. عیسی در این انجیل چهارم می‌گوید: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم» (یوحنا، ۲۰:۱۷). عیسی در انجیل متی به شاگردانش آموزش می‌دهد که این‌گونه دعا کنند: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد» (متی، ۶:۹). جاحظ در پاسخ به شبهه سابق‌الذکر می‌گوید:

ما مجاز نمی‌دانیم که برای خدا فرزند می‌باشد؛ نه از جهت ولادت و نه از جهت تبنی (تشریفی). می‌بینیم که تجویز آن نادانی و گناه بزرگی است. اگر مجاز باشد که او پدر یعقوب باشد، پس مجاز است که پدر بزرگ یوسف باشد و اگر مجاز باشد که پدر و پدر بزرگ باشد، ایضا مجاز است که عمو و دایی باشد؛ زیرا که اگر جایز باشد خدا را از جهت مهربانی پدر بنامیم، می‌شود او را از جهت بزرگداشت و برتری، برادر نامیم و همچنین مجاز می‌شود که برای خدا همسر هم پیدا شود. این چیزی است که آن را جایز نمی‌کند، مگر کسی که بزرگی خدا و کوچکی انسان را نمی‌داند. خدایی که از شأن خود در راستای احترام و اکرام بنده‌اش بکاهد و از بزرگی خود در پاسداشت دیگری کم کند، حکیم نیست. از حکمت نیست که چیزی را برای بنده‌ات نیکو شماری که برای خودت ناپسند باشد و برای برتری چیزی که واجب نیست، آنچه واجب است را ضایع کنی... کسی که صفات بشر، نسبت با خلق و نزدیکی با بندگان را برای خداوند متعال جایز شمارد او را نشناخته

اگر بگویید که قدیم حادث شد که سخن باطلی گفته اید؛ چراکه محال است قدیم دگرگون شود و محدث شود. و اگر بگویید حادث قدیم شد که سخن محال بر زبان رانیدید؛ چراکه وجود محدث هم محال است قدیم شود و اگر بگویید که خدا با عیسی متحد شد تا او را بر سایر بندگان برگزیند، همانا اعتراف کردید به حدوث عیسی و آن معنایی که برای آن خدا با او متحد شد [شرافت ویژه]... و این بر خلاف آن چیزی است که در ابتدا گفتید [که خدا قدیم و ازلی است]. (همان، ج ۵، ص ۶۲).

در این دو حدیث شریف، به زبانی ساده بر رد تجسد و اتحاد احتجاج شد. آن احتجاج، استدلال بر لزوم حدوث خدا بر مبنای دیدگاه تجسد است. از صفاتی که مسیحیان برای خدا می‌شمارند، ازلیت است. حال اینکه طبق برهانی که در متن روایات آمد، در هر صورت وجود خدا حادث می‌شود.

۲. تجسد موجب ترکیب در ذات احدیت

از دیگر مفاسد و لوازم تجسد، ترکیب است. عبدالله ترجمان اندلسی، این‌گونه از آموزه تجسد در مسیحیت انتقاد می‌کند:

در تجسد اجسام و جوهرها تعجبی نیست. اما عجب اینجاست که تجسد از چیزی باشد که نه جسدی دارد و نه جوهری، حال آنکه خداوندگار آفریننده جوهر و اعراض برتر است از اینکه جوهری داشته باشد که مسیح از آن به وجود بیاید. یا اینکه به اجزایی تقسیم شود که جزئی از آن در رحم مریم قرار گیرد (اندلسی، بی‌تا، ص ۱۰۳).

همو به غیرمعقول بودن و ناهمگونی تجسد، اشاره کرده، می‌نویسد: و از شنیع‌ترین گفتار ایشان نزد عقلا این است که مسیح خالق ازلی است؛ با وجود اینکه وجودش از گوشت و خون است. ایشان بعضی از پروردگار را خالق و بعض دیگرش را پدیدار شده و مخلوق قرار دادند. بر مبنای نص صریح اناجیل، مسیح اقرار نمود که او گوشت و خون است و گوشت و خون از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها تولید می‌شود که دنیوی هستند. بر مبنای گفتار ایشان خالق دنیا جزئی از اجزای دنیاست و این جزء ایضاً خالق خودش نیز هست؛ چراکه او بخشی از همین دنیایی است که مخلوق است (همان، ص ۱۱۰).

است. بالا بردن بنده و اکرام عبد از سوی مولی و سرپرست از دو حالت خارج نیست: یا اینکه قادر نیست او را اکرام کند، مگر با خوار کردن خود که این نشان از تنگنا و ناتوانی است. یا اینکه با تمام بزرگی و بهاء، بر این کار تواناست که در این صورت شرف خود را پایین آورده است که هر دو وجه برای خدا منفی است (جاحظ، ۱۴۱ق، ص ۷۳).

او در مقام پاسخ به این سؤال که چرا حضرت ابراهیم علیه السلام به «خلیل‌الله» ملقب گشته، می‌گوید:

مجاز نیست بگوییم خدا دوست ابراهیم است همان‌گونه که می‌گوییم ابراهیم دوست خداست. این اسم برای حضرت ابراهیم از جهت کار، حال و ویژگی‌های او مشتق شده است، کما اینکه به حضرت موسی «کلیم‌الله» و به حضرت عیسی «روح‌الله» گفته شد و این ویژگی‌ها برای ابراهیم و محمد به کار برده نشد. حال آنکه حضرت محمد به لحاظ درجه بالاتر از آن دو بود (همان، ص ۸۲).

۴. نقد تجسد

اینک به نقد تجسد خدا می‌پردازیم. اشکالاتی چند به تجسد وارد است.

۱. تجسد مستلزم حدوث ذات الهی

سلمان بن مهران گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا می‌توان گفت خدا در مکانی است؟» فرمود: «خداوند منزّه و برتر از آن است، اگر خداوند در مکانی می‌بود وجودش حادث می‌شد؛ زیرا به آن مکان محتاج می‌شد و نیاز از صفات موجود حادث است، نه از صفات موجود ازلی» (محمدی ری‌شهری، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۶۱).

آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان به مسیحیان فرمود:

شما گفتید همانا خدای ازلی با پسرش مسیح متحد شد. آنچه از این سخن اراده کردید چیست؟ خواستید بگویید که وجود ازلی حادث شد، به خاطر این وجود حادث که عیسی باشد، یا اینکه وجود حادث که همان عیسی باشد قدیم شد، به خاطر وجود قدیم که همان خداست. یا معنای سخن شما این است که خدا با عیسی متحد شد تا او را به شرافتی ویژه سازد که هیچ احدی غیر از او را این چنین اکرام نکرده باشد.

متناقض است. اتحاد دو چیز را یک شیء واحد می‌کند، حال آنکه قبل از اتحاد لاهوت جوهری بود و ناسوت جوهری دیگر. برای مثال، هنگامی که آب و شیر یا آب و شراب و امثال ذلک با هم متحد شوند، حاصل این اتحاد شیء سومی است که نه شیر محض است، نه آب محض؛ این یعنی آب و شیر دچار تغییر و دگرگونی شده‌اند. تصور اتحاد بدون نظر داشت این مطلب، غیرمعقول است (این شعبه حرانی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۶).

این نکته در بیان روایتی که از امام صادق علیه السلام پیش تر گذشت، گفته شد.

۴. نزاهت خدا از مادیت

مطلب دیگر که تا حدودی در راستای دو عنوان قبلی است، نزاهت خداوند واجب‌الوجود از مادیت است. به عبارت دیگر، خداوند اجل از آن است که در یک جسم دنیوی حلول کند. علامه طباطبائی، در تفسیر شریف *المیزان*، انتقاداتی دقیق بر آموزه تجسد وارد می‌سازد. ایشان، تجسد را گفتاری می‌داند که قرآن و عقل بر ضد آن قیام نموده است. انتقادات علامه طباطبائی را می‌توان در سه مورد زیر خلاصه کرد:

۱. از جمله اوصافی که به لحاظ عقلانی باید واجب‌الوجود را به آن متصف بدانیم سرمدی، عدم دگرگونی، عدم محدودیت و احاطه و گنجیدن در زمان و مکان و آثار این دو است.

۲. بین یک موجود جسمانی و مادی و موجودی که جسمیت ندارد، نسبتی وجود ندارد تا بخواهد بین این دو اتحاد برقرار شود؛ حال این اتحاد به هر نحوی که می‌خواهد تفسیر شود.

۳. بنا به این گفتار، واجب‌الوجود صفات ممکنات را به خود گرفته و در عین اینکه واجب‌الوجود است، ممکن‌الوجود هم شده، در عین اینکه خداست، انسان هم شده. نکته اینجاست که اگر قرار باشد موجودی هم خدا باشد و هم انسان، باید همه رقم از اعمال خدا و انسان از آن موجود صادر شود و نتیجه‌اش متصف شدن خدا به صفاتی متقابل از قبیل علم و جهل، قدرت و عجز، حیات و ممات، غنی و فقر و... است و خداوند بزرگتر از این حرف‌هاست (طباطبائی، بی تا، ج ۳، ص ۲۹۶).

تالی فاسد دیگر تجسد، در همین راستا آن است که اگر ساحت لاهوتی و ناسوتی متحد و یک چیز واحد شدند، همچون آتش در آهن و روح در بدن، این مطلب هم خالی از اشکال نیست. هنگامی

در دو گفتار فوق، *عبدالله ترجمان*، به طور غیرصریح این نکته را مطرح کرد که در این صورت، ترکیب هم به ذات خدا راه می‌یابد؛ چراکه در این صورت می‌توان خدا را از دو جزء حادث و قدیم، ممکن‌الوجود و واجب‌الوجود، مخلوق و خالق، مادی و غیرمادی و... مرکب دانست. چه بسا آیه شریفه «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ» (زخرف: ۱۵) که مجزا بودن خدا را و اینکه از بندگانش برای او جزئی قلمداد شود، نفی می‌کند؛ تعریضی ناظر بر همین مطلب باشد.

۳. لزوم تغییر و انفعال در ذات خداوند

درباره مسئله اول و آخر بودن خدا، در آیه سوم سوره «حدید»، حدیثی قابل تأمل از امام صادق علیه السلام وارد شده است. ابن‌ابی‌عصفور گوید: به امام عرض کردم: «معنای «اول» را که دانستیم، اما «آخر» را برای ما تفسیر فرما.» فرمود:

هیچ چیزی نیست مگر اینکه تغییر می‌کند یا اینکه از رنگی به رنگی دیگر، از شکلی به شکل دیگر، از ویژگی به ویژگی دیگر، از زیادت به نقصان و از نقصان به زیادت منتقل می‌شود مگر پروردگار جهان، او پیوسته حالتی یکسان دارد، او اول است قبل از هر چیزی و آخر است. همان‌گونه که در ابتدا بود، اسامی و صفات او گوناگون نمی‌شود، همان‌گونه که بر غیر او می‌شود، همچون انسان که یک بار خاک است، یک بار گوشت و خون است، و یک بار خاک و پودر است... اسما و صفات او [انسان] تغییر و تبادل دارد و خداوند عزوجل به خلاف آن است (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۷۸).

از متن این روایت، می‌توان بر نقض عقاید نصارا استدلال کرد. بر مبنای این حدیث شریف، خداوند پیوسته یکسان است و تغییر و تبدل در او راه ندارد، حال آنکه اگر خدا در پیکر عیسای ناصری حلول کرده و با آن متحد شود، یک تغییر در ذات خدای تعالی عارض شده است.

در همین راستا/بن‌تیمیه به یک تناقض مهم، در آموزه تجسد اشاره می‌کند:

تجسد، اقتضا می‌کند که کلمه جسد و جسم شده باشد و این ملتزم تغییر و دگرگونی در کلمه است. حال آنکه مسیحیان در وصف تجسد کلمه و اتحاد آن با عیسی می‌گویند: «اتحادی منزله از تغییر و دگرگونی.» این سخن از جهت دیگری نیز

بسته‌اند. حال آنکه تعقل نکردن از عوامل انحطاط انسان است؟ اگر قرار بر این باشد که مهم‌ترین آموزه‌های یک دین، ورای تعقل و پذیرش آن، از باب تعبد باشد، یک بت‌پرست هم می‌تواند مدعی شود روح بت‌پرستی، ماوراء درک انسان است. مسیحیان معتقدند: تثلیث ورای براهین عقلی و منطقی ممنوعه عقل است، بلکه مستند آن نقل و وحی است. تصورات و مقیاس‌های مادی، نمی‌تواند به فهم آن ناائل شود. *آیت‌الله سبحانی* در پاسخ می‌گوید: «عالم ماوراءالطبیعه با اینکه با امور مادی معمول قابل قیاس نیست، اما بدین معنا نیست که در برابر معیارهای عقلی خاضع نباشد. قواعد عقلی عمومی همچون امتناع اجتماع نقیضین بر هر دو عالم حاکم است» (سبحانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۱).

۶. شبهه و پاسخ

در زمینه مباحث گذشته، دو شبهه مطرح است که باید به آنها پاسخ داد. شبهه نخست، در باب تثلیث و شبهه دوم، در تجسد است. شبهه اول آنکه، گروهی از نویسندگان مسیحی، همچون *آلیستر مک‌گراث* (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۷۳)، *توماس میشل* (میشل، ۱۳۸۱، ص ۷۸) و *دنیز ماسون*، (ماسون، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۶) ادعا کرده‌اند تثلیثی که قرآن آن را رد و تکفیر کرده، تثلیث معتقد مسیحان نیست؛ بلکه عقایدی انحرافی و بدعت‌آلود است که در دیدگاه رسمی مسیحیت هم مردود و باطل قلمداد شده‌اند. حاصل گفتار ایشان این است که تثلیثی که قرآن، آن را به باد انتقاد گرفته، عبارت است از: پدر، پسر و مادر (مریم). حال آنکه اضلاع تثلیث مسیحیان عبارت است از: پدر، پسر و روح‌القدس. علاوه بر این، تصویری که قرآن از تثلیث دارد، یا سه خدایی است یا یک خدای مرکب از سه جزء، که هر دو تفسیر از سوی مسیحیان به شدت نفی می‌شود. ایشان به این آیه از سوره مبارکه «مائده» استناد کرده‌اند: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ آأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مائده: ۱۱۶).

بعضی از مفسران قرآن هم تثلیث مورد انکار قرآن را این‌گونه فهمیده‌اند. در تفسیر *جلالین* ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ تَالِثُ ثَلَاثَةٍ» آمده است که مراد از دو خدای دیگر، عیسی و مادرش است که دیدگاه فرقه‌ای از مسیحیان است (سیوطی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۲۰). *بیضاوی* در تفسیر آیه «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ» می‌گوید: «یعنی خدای سه‌گانه الله، مسیح و مریم». سپس به آیه فوق استشهاد می‌کند (بیضاوی، بی‌تا،

که آهن گداخته درون آب قرار گیرد، آب، هم به آهن و هم به آتش اصابت می‌کند. همچنین، هنگامی که بدن گرسنه شود یا به صلیب کشیده شود یا درد کشد، این درد به روح نیز اصابت می‌کند. این گفتار، مستلزم این است که گرسنگی و تشنگی، ضرب و شتم و صلیب، به پروردگار جهان اصابت کرد که نفس تصور این گفتار، موجب بطلان آن و تنزیه خدای متعال از آن است (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۸). ممکن است مسیحیان در پاسخ به این انتقادات، این‌گونه استدلال کنند که دو طبیعت عیسی، از هم جدا هستند و نمی‌توان ویژگی‌های این دو طبیعت را به هم سرایت داد. در پاسخ می‌توان گفت: ایشان نخواهند توانست از استدلال پیشین استفاده کنند؛ چراکه به وحدت این دو ساحت قائلند. نمی‌توان هم به اتحاد این دو ساحت قائل شد و هم آنها را متمایز از هم دانست؛ چراکه در این صورت تناقض‌گویی لازم می‌آید.

۵. عقل‌گریزی دو آموزه مورد بحث

انتقاد دیگری که به هر دو آموزه محل بحث وارد است، مسئله وجود معارف نامعقول در اعتقادات یک دین است. تثلیث و تجسد، فقط خردگریز نیستند، بلکه خردستیزند. نه‌تنها نمی‌توان با عقل این معارف را اثبات کرد، بلکه عقل بر ضد آنها گواهی می‌دهد. این امر، با بهایی که اسلام به عقل می‌دهد، منافای است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «تمام نیکی با عقل درک می‌شود و دین ندارد کسی که عقل ندارد» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۴). در این بیان نورانی، دینداری منوط به خردورزی است. امام کاظم علیه‌السلام نیز فرمودند: «خداوند برای مردم دو حجت قرار داده است: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار رسولان، انبیاء و ائمه هستند و حجت پنهان عقل است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۶). در این کلام امام، عقل، همچون پیامبران و امامان، به عنوان حجتی برای مردم معرفی شده است. همین اهمیت برای خردورزی، در قرآن هم نمود فراوان دارد. در همین زمینه، در قرآن کریم تعقل نکردن، عامل سقوط و شقاوت جهنمیان عنوان شده است: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۱۰).

با این استدلال می‌توان به مسیحیان خرده گرفت که چرا مهم‌ترین معارف اعتقادی دین‌شان، تا این اندازه نامعقول است؟ چرا ایشان راه سیر عقل را در این آموزه‌ها، به بهانه فوق ادراک بودن

از مطلق به کار بردن ادبیات سه‌گانه برای خدا، به طور بسیار عام و فراگیر نهی کرده است. در اینجا دیگر تفاوتی نمی‌کند نام هریک از این عناصر سه‌گانه، چه باشد. ثانیاً، قرآن در آیات بسیاری، همچون آیه ۱۷ سوره مبارکه «مائده»، به طور صریح و غیرقابل تأویل، الوهیت اقنوم پسر را رد و حتی تکفیر کرده است؛ اقنوم پسر هم میان هر دو تثلیث مریمی و روح‌القدس مشترک است. این گفتار به هر دو نوع تثلیث اصابت می‌کند. ثالثاً، می‌توان دلالت هریک از این آیات را جداگانه در نظر گرفت. آیه ۱۱۶ سوره «مائده» کسانی را رد می‌کند که به الوهیت مریم معتقدند. آیه ۷۵ و ۱۷۱ سوره «نساء»، تثلیث به‌طور کلی و آیه ۱۷ سوره «مائده» و بسیاری دیگر از آیات قرآن، الوهیت عیسی (اقنوم پسر) را نفی می‌کنند. به عبارت دیگر، هریک از این آیات، تفکر خاصی را نشانه رفته است و نباید آنها را با هم خلط کرد (و الله أعلم).

شبهه دوم اینکه در برخی روایات، مطالبی مبنی بر تجلی خدا در مخلوقات دیده می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «ستایش خداوندی را سزاست که با آفرینش مخلوقات بر انسان تجلی کرد و با دلیل خود بر قلب‌هایشان آشکار کرد.» (نهج‌البلاغه، ۱۴۲۵ق، ص ۱۵۵). و یا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «خداوند در کلامش برای آفریدگانش تجلی کرد و لیکن آنها نمی‌بینند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹، ص ۱۰۷). ممکن است کسی این‌گونه اشکال کند که در مقام قیاس، چه تفاوتی میان تجلی خدا در قرآن و حلول خدا در عیسی ناصری وجود دارد؟ هر دو اینها از یک سنخند. در پاسخ باید گفت: تجلیات الهی عبارتند از: موجودات عالم وجود که مظهر صفات متکثره ذات حق‌اند (سجادی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۷). در اینجا بحث پیرامون ظهور و بروز صفات الهی در یک مخلوق مانند قرآن و... است. حال آنکه طبق بیانات مسیحیان، تجسد عبارت است از: حلول ذات الهی در یک مخلوق، مانند عیسی ناصری و میان این دو تفاوت بسیار است. مورد اول، یعنی تجلی با ضروریاتی مانند نزاهت خدا از عوارض مادی تعارضی ندارد.

نتیجه‌گیری

از جمله مهم‌ترین نتایج این پژوهش، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: ۱. بررسی میراث ارزشمند تحقیقات علمای اسلامی، حاکی از این است که با وجود موانع و چالش‌ها، محققان مسلمان فهم قابل قبولی از آموزه‌های بنیادین مسیحیت داشته، انتقادات به‌جا و دقیقی بر آنها وارد ساختند

ج ۲، ص ۱۱۱). پیش از ورود به نقد این ادعا، باید این نکته را یادآور شد که قرآن بی‌دلیل سخن نگفته و نمی‌توان قرآن را به کج‌فهمی از عقاید مسیحی متهم نمود. در طول تاریخ، آئین نصرانیت مریم‌پرستی وجود داشته است. ویلیام میلر می‌نویسد:

در قرن چهارم بسیاری از بت‌پرستان داخل کلیسا گردیدند. گرچه اکثر آنها آرزو داشتند مسیحیان حقیقی باشند، باز بعضی از صمیم قلب ایمان نیاورده، بلکه فقط برای نفع یا شهرت شخصی به مسیحیت متوجه می‌گردیدند. این اشخاص، بعضی از موهومات و رسوم و اعتقادات بت‌پرستی سابق خود را نیز با خود همراه آورده مسیحیت خود را با آن رسوم و عقاید ملبس ساختند. مثلاً، به جای آنکه الهه زمان بت‌پرستی خود را عبادت نمایند، به عبادت مریم باکره پرداختند (میلر، بی‌تا، ص ۲۵۸).

جان بایر ناس، در همین زمینه می‌نویسد:

در کلیسای غرب مریم را از آن جهت احترام می‌گذارند که مادری است عذرا، دارای احساسات و عواطف مادری نسبت به فرزند خود. در حالی که در کلیساهای شرق مریم را مانند مادر خدای تعالی پرستش می‌کنند و او را موجودی فوق بشر می‌دانند که در رحم او بشریت و الوهیت در بیکر جنین عیسی امتزاج و تجسم یافت (ناس، ۱۳۹۳، ص ۶۴۹).

یکی از مناقشاتی که نسطوریوس، با دیگر مسیحیان داشت، مسئله الوهیت مریم بود. وی پرستش مریم و دادن هرگونه جنبه الوهی به او را محکوم می‌کرد. حال آنکه، از اموری که سیریل بر آن تأکید داشت، عنوان «مادر خدا» بود. او در یکی از بندهای لعنت‌نامه‌ای، که برای نسطوریوس فرستاده بود می‌گوید: «اگر کسی اعتراف نکند که *امانوئل* حقیقتاً خداست و بنابراین، اعتراف نکند باکره مقدس مادر خداست و نیز اگر اعتراف نکند او در جسم خود کلمه خدا را که جسم گردید، به دنیا آورد، ملعون باد» (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۱). بعضی از فرقه‌ها، مادر عیسی و روح‌القدس را یکی دانسته‌اند (ماسون، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۳۳).

در مجموع، در تاریخ گروه‌هایی بوده‌اند که برای مریم مقام الوهی قائل بودند و این اعتقاد شیوعی داشته است. قرآن هم دیدگاه آنان را رد کرده است. اما در مقام پاسخ، نگارنده سه جواب بر استدلال فوق می‌دهد: اولاً، قرآن در آیه ۱۷۱ سوره مبارکه «نساء»،

منابع.....

نهج البلاغه، ۱۴۲۵ق، تصحیح صبحی صالح، چ چهارم، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.

کتاب مقدس، ۲۰۱۵، ترجمه مؤده برای عصر جدید، بی‌جا، بی‌نا.

ابن تیمیه، احمد بن، ۱۴۱۹ق، الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، تحقیق

علی بن حسن بن ناصر، چ دوم، بی‌جا، دار العاصمه

ابن شعبه حرانی، حسن بن محمد، ۱۴۲۳ق، تحف العقول، تصحیح حسین

اعلمی، چ هفتم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

افشار، بهروز، ۱۳۹۱، «نگاه انتقادی قرآن کریم به تثلیث مسیحی»،

پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، ش ۷، ص ۴۵-۳۱.

انجیل عیسی مسیح به همراه مزامیر و امثال، ۲۰۰۹، ترجمه هزاره نو، بی‌جا،

انتشارات ایلام.

اندلسی، عبدالله ترجمان، بی‌تا، تحفة الأریب فی الرد علی أهل الصلیب، تحقیق

محمود علی حمایه، چ سوم، قاهره، دارالمعارف.

اولیوت، استوارت، بی‌تا، راز تثلیث، بی‌جا، نور جهان.

آگوستین، ۱۳۸۷، اعترافات، ترجمه سایه میثمی، چ چهارم، تهران، دفتر

پژوهش و نشر سهروردی.

بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۵ق، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد بعثت.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، بی‌تا، أنوار التنزیل و أسرار تأویل، تحقیق محمد

عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

توفیقی، حسین، ۱۳۹۴، آشنایی با ادیان بزرگ، چ شانزدهم، تهران، سمت.

جاحظ، عمرو بن بحر، ۱۴۱۱ق، المختار فی الرد علی النصارى، تحقیق محمد

عبدالله شرقاوی، بیروت، دارالجلیل.

جووویور، مری، ۱۳۹۳، درآمدی به مسیحیت، چ دوم، قم، دانشگاه ادیان و

مذاهب.

رضازاده جودی، محمدکاظم، ۱۳۹۳، بررسی و نقد آموزه تجسد در

مسیحیت، حکمت و فلسفه، ش ۲، ص ۱۰۲-۸۷.

سبحانی، جعفر، ۱۴۳۰ق، الإلهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل، چ هفتم،

قم، مؤسسه امام صادق.

سجادی، جعفر، ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ هفتم، تهران،

کتابخانه طهوری.

سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، ۱۳۸۱، مسیحیت، قم، زلال کوثر.

سلیمانی، عبدالرحیم، ۱۳۹۵، «بازتاب تثلیث مسیحی در قرآن مجید»،

پژوهشنامه ادیان، ش ۱۹، ص ۱۰۵-۸۳.

۲. بر اساس دلایل و براهینی که عالمان اسلامی از متن آیات قرآنی استخراج کرده‌اند، تعلیم مسیحیت پیرامون تثلیث با اصل بسیط بودن ذات خدا در تضاد است.

۳. برخلاف ادعای عالمان مسیحی، که تثلیث و مسئله اتحاد و تجسد را معارفی خردگرای معرفتی می‌کنند، این دو، آموزه‌هایی به شدت خردستیز هستند.

۴. وجود تناقضات و مطالب نامعقول در مجموعه اعتقادات یک دین، با آنچه قرآن و روایات از جایگاه و اهمیت عقل ترسیم می‌کنند، سازگار نیست.

۵. از دیگر انتقادات قرآنی این است که وجود فرزند حقیقی برای خدا، مستلزم در نظر گرفتن همسر برای خداست. تصور داشتن فرزند برای خدا، بدون داشتن همسر قابل مناقشه است؛ زیرا اتخاذ فرزند فرع بر اصل همسرگزینی است. افزون بر آن، مستلزم جواز صدور فعل تدریجی از خدا و وجود جسم مادی برای حق تعالی است.

۶. خداوند در قرآن تثلیث را کفر شمرده است؛ چراکه به کار بردن عدد درباره‌ی خدای سبحان ممتنع است.

۷. آموزه تجسد بیانگر حادث بودن کلمه ازلی و ابدی خدا و یا دست‌کم جزئی از آن است. حال آنکه حدوث و قدم دو صفت متضاد هستند که نمی‌توانند در یک چیز جمع شوند. قدیم و ازلی بودن کلمه الهی در تعلیم مسیحیت و نص صریح انجیل یوحنا از ضروریات و قطعیات است.

۸. ترکیب‌پذیری ذات الهی، هم از دیگر لوازم منافی تجسد است که آموزه تثلیث هم به همین اشکال مبتلا بود.

۹. تجسد مستلزم تغییر و تبدل در ذات خداوند است. این قول انجیل که «کلمه جسم گردید» به روشنی بر دگرگونی در کلمه صراحت دارد. این گفتار، که بر کلمه بعد از جسم شدن، هیچ‌گونه تغییری نسبت به آنچه بود عارض نشد، بی‌شک یک تناقض در تعالیم انجیل است.

۱۰. بین خدای واجب‌الوجود و پیکر عیسی، که ممکن‌الوجود است، نه تنها هیچ سختیتی وجود ندارد که منجر به اتحاد آن دو شود، بلکه در این دو عنصر مادی و غیرمادی، صفات متضاد وجود دارد.

۱۱. تجلی با تجسد تفاوت دارد. تجسد عبارت است از: حلول ذات الهی در یک چیز. اما تجلی عبارت است از: ظهور و آشکار شدن صفات الهی در یک شیء. از این رو، تجلی مفاسد تجسد را در پی ندارد.

- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۲۲ق، *تفسیر الجلالین*، چ سوم، قاهره، دار الحدیث.
- صدوق، محمدبن علی، بی تا، *التوحید*، تحقیق هاشم حسینی، بیروت، دارالمعرفه.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- علم مهرجردی، نسرین و محمدکاظم شاکر، ۱۳۹۲، «آموزه تجسد در ترازوی نقد»، *اندیشه دینی*، ش ۳، ص ۸۶-۶۵.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- کیرانوی، رحمت‌الله، بی تا، *إظهار الحق*، دوحه، اداره احياء التراث الاسلامی.
- ماسون، دنیز، ۱۳۸۹، *قرآن و کتاب مقدس: درون مایه‌های مشترک*، ترجمه فاطمه تهامی، چ سوم، بی جا، سهروردی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، دار احياء التراث العربی.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۴۲۹ق، *موسوعة العقائد الإسلامية فی الكتاب و السنة*، چ سوم، قم، دارالحدیث.
- مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۹۲، *در سنامه الهیات مسیحی*، ترجمه محمدرضا بیات و دیگران، تهران، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- میشل، توماس، ۱۳۸۱، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، چ دوم، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
- میلر، ویلیام، بی تا، *مسیحیت چیست*، ترجمه کمال مشیری، بی جا، انتشارات ایلام.
- ناس، جان، ۱۳۹۳، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چ بیست و دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- هاکس، جیمز، ۱۳۹۴، *قاموس کتاب مقدس*، چ سوم، تهران، اساطیر.

